

نفس، فطرت و اخلاق در سوره مبارکه شمس

محمد رضا بهزاد پور*

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۸

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱/۲۵

چکیده

در این مقاله تلاش می‌شود که بنیان‌های معرفتی و فطری اخلاق با تکیه بر آیات قرآن، به‌ویژه سوره مبارکه شمس روشن شود. برای فهم فطرت و اخلاق لازم است نفس را به‌عنوان موجودیتی باقی و ابدی بشناسیم. این پژوهش با هدف شناخت بنیان‌های اخلاق بر اساس فطرت‌شناسی و نفس‌شناسی طرح شده در سوره مبارکه شمس انجام شده است. سوره مبارکه شمس تزکیه نفس را به‌عنوان مهم‌ترین رسالت بشر معرفی و با توجه به فطرت انسان اخلاق را تنها راه تزکیه نفس معرفی می‌فرماید. بررسی نظریات مربوط به نفس و فطرت از سوی فلاسفه و در نهایت آنچه در آیات متعدد قرآن کریم و سوره مبارکه شمس آمده است و لزوم اخلاقی بودن افعال انسان در این مقاله مورد توجه قرار گرفته است.

کلیدواژگان: نفس، فطرت، اخلاق، سوره شمس.

مقدمه

اخلاق ابعاد و آثار گوناگونی در زندگی اجتماعی و فردی انسان‌ها دارد. اینکه گزاره‌ها و دستورات اخلاقی ناشی از چه پشتوانه‌هایی است همواره مورد بحث اندیشمندان و فیلسوفان بوده و آن‌ها را متوجه خود ساخته است. ادیان در طول تاریخ نقش مهمی در پیدایی نظام‌های اخلاقی داشته‌اند به گونه‌ای که صحبت از اخلاق به خودی خود پای دین و مذهب را به میان می‌آورد. از این جملات می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که اخلاق در هر جامعه‌ای تبلور جهان‌بینی جمعی و امر قدسی و دینی در عرصه اجتماعی است. با این حساب منشأ دستورات اخلاقی را از لحاظ اجتماعی باید در نظام اعتقادی جست و جو کرد.

با نگاهی ذات‌گرایانه‌تر به امر اخلاقی، می‌توان به پرسش‌هایی از این قبیل که چه رابطه‌ای میان سرشت انسان و امور اخلاقی وجود دارد و یا اخلاق ناشی از کدام ویژگی‌های ذاتی انسان است و چرا در بین موجودات حیوانی چنین امری وجود ندارد رسید. این سؤالات ما را متوجه آن دسته از ویژگی‌هایی می‌کند که تحت عنوان عوامل فطری یا ویژگی‌های فطری شناخته می‌شوند. به عبارت دیگر می‌توان وجود امر اخلاقی را اینگونه توجیه کرد که فطرت و سرشت انسان اساساً نیازمند و مایل به انجام افعال اخلاقی است. چراکه در غیر این صورت ذات موجود انسانی دچار نوعی نقصان خواهد شد. اینجاست که پای «خود» یا «نفس» به میان می‌آید و اینکه چگونه فردیت انسان به نفع مسائل اخلاقی (در امور اجتماعی و حتی فردی) کنار گذاشته می‌شود؛ یعنی اینکه انسان‌ها علی‌رغم علایق‌شان، به نفع امر اخلاقی ممکن است کوتاه بیایند. چه عواملی باعث پدید آمدن چنین رفتاری می‌شود و چگونه می‌توان برای فراگیر شدن رفتارهای مثبت برای تعالی انسان برنامه‌ریزی کرد.

قرآن کریم به عنوان برنامه مدون زندگی و تکامل بشر، اخلاق مبتنی بر نفس و فطرت را به تنها راه سعادت و کمال انسان معرفی می‌کند. در جای جای این کتاب الهی با برهان‌های عقلی تأکید شده است که انسان در صورتی می‌تواند به کمال انسانی خود نزدیک شود که بر پایه اخلاق فطری عمل کند و نفس خودش را ارتقا دهد.

در بین سوره‌های قرآن، سوره مبارکه شمس از جمله سوره‌هایی است که به این موضوعات اشاره کرده و راه هدایت و تکامل انسان را تزکیه نفس از طریق رعایت اصول اخلاقی مبتنی بر فطرت معرفی می‌کند. پژوهش پیش رو رابطه نفس، فطرت و اخلاق مطلوب از نگاه این سوره مبارکه را تبیین و در نهایت با توجه به براهین عقلی و اشاره به نظریات متفکران، راه سعادت بشر امروزی را (که به شدت نیازمند توجه به امور متعالی و مبتنی بر تزکیه است) رهنمون می‌شود.

انسان و ویژگی‌های نفسانی

برای نفس در کتاب‌های لغت معانی مختلفی ذکر شده که از جمله می‌توان نفس به معنی روح و به معنی نیروی تشخیص و درک و به معنی خون، و همچنین ذات انسان و فرج و گشایش و غیره اشاره کرد (شریف پور).

نفس در لغت بر خروج نسیم دلالت می‌کند و تنفس نیز به همین معنا هست. واژه نفس در کتاب‌های لغت بیش‌تر به معنی ذات و حقیقت شیء آمده است (ابن منظور، ۱۳۶۳: ۲۳۳، نقل از حامدی ۱۳۹۲). تفاوت نفس و روح در این نکته نهفته است که هنگام سخن گفتن از نفس بر خلاف روح با حقیقتی صرفاً متافیزیکی سر و کار نداریم، بلکه نفس از حیث تعلقش به بدن مورد توجه است.

انسان در جایگاه یکی از پدیده‌های هستی، سرنوشتی جدا از سایر پدیده‌های جهان نمی‌تواند داشته باشد. در عین حال، این پدیده (انسان) ویژگی‌های مختص به خود را دارد. این ویژگی‌ها سبب شده که تکامل و شیوه تکامل آدمی با سایر پدیده‌ها متفاوت باشد. انسان در عین اینکه مرکب حقیقی و واحد حقیقی به شمار می‌رود، موجودی دارای دو بعد اساسی است. این موضوع سبب امتیاز او از دیگر موجودات می‌شود. یکی بعد مادی یا خود طبیعی که همان تمایلات و غرایز او است و دیگری بعد معنوی که جنبه ملکوتی دارد و در فلسفه، روح نامیده می‌شود (مظاهری، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۹). بُعد مادی انسان محسوس‌تر از جنبه معنوی او و فعلیت یافته است. بر عکس، بُعد معنوی انسان که امری بالقوه می‌نماید، حیاتی‌تر، بااهمیت‌تر و بامعناتر است؛ یعنی در طلوعه پیدایی، امری بالقوه و هم سطح طبیعت است که در اثر تکامل جوهری مجرد می‌شود.

فعلیت یافتن و تحقق بُعد معنوی انسان به شرایط مناسب بستگی دارد؛ به طوری که می تواند بر حسب مساعدت یا عدم مساعدت شرایط، فعلیت یابد یا نیابد و در صورت فعلیت یافتن، به طور کامل تحقق یابد یا به طور ناقص. هم چنین کیفیت تحقق آن، بسته به شرایط، در موارد گوناگون متفاوت است. به صورتی که می تواند یا به افراط یا به تفریط کشانده شود یا بین جنبه های مختلف آن هماهنگی پدید آید (شکوهی، ۱۳۸۷: ۲۸-۴).

ارتباط بین دو بُعد وجودی انسان بسیار قوی است. اول آنکه بُعد مادی، میدان فعالیت بعد روحی انسان است و این بُعد در بُعد مادی به فعلیت می رسد. سیر تکاملی انسان از حیوانیت آغاز و به سوی انسانیت کمال می یابد. روح انسان در دامن جسم او زاییده می شود، تکامل می یابد و به استقلال می رسد. البته انسانیت در انسان اصالت و استقلال دارد و صرفاً انعکاسی از زندگی حیوانی او نیست (جعفری، ۱۳۶۳: ۱۸۹-۸۶).

دوم آنکه، بعد مادی همواره طالب اشباع بی قید و شرط و جویای تأمین و تضمین خود است. جاذبه ها و کشش هایی مثل میل به غذا، میل به خواب، میل به استراحت و امثال این ها انسان را به سوی بُعد مادی خود می کشاند. در عین حال، بُعد معنوی انسان نیز دارای کشش هایی است که انسان را به سوی خود می کشد. به علت این عناصر متضاد همواره در انسان کشمکش درونی وجود دارد که او را از این سو به آن سو می کشاند. این تضاد درونی همان است که در زبان دین، تضاد عقل و جهل، عقل و نفس یا روح و بدن نامیده می شود. سوم آنکه تکامل انسان به لحاظ بدنی و عضوی به حد توقف رسیده است. پس قلمرو تکامل انسان در بعد معنوی او است. حال این بعد استعداد های گوناگونی دارد؛ بنابراین کمال وجودی انسان در گرو رشد و پرورش همه استعداد های موجود و ظهور و بروز کلیه صفات و خصایص نوعی او در حد کمال است. پس انسانی به تکامل رسیده که به سوی یک استعداد گرایش نیابد، بلکه همه استعداد های خود را با هم رشد دهد (مزیدی و شیخ الاسلامی، ۱۳۸۸).

نفس در قرآن

در قرآن کلمه نفس به حالات مختلفی ذکر شده و تعداد آن به بیش از ۲۸۰ بار می رسد. بدین صورت که کلمه، أَنْفُسَهُمْ، أَنْفُسِهِمْ، أَنْفُسُهُمْ، ذکر شده است.

نَفْسٌ، نَفْسٍ، نَفْسٍ، ۵۹ بار و أَنْفُسِكُمْ، أَنْفُسِكُمْ، أَنْفُسِكُمْ، ۴۹ بار و نَفْسَهُ، نَفْسِهِ، نَفْسُهُ، ۳۳ بار و نَفْسًا، ۱۴ بار و نَفْسِي، ۱۳ بار و الْأَنْفُسُ ۶ بار و نَفْسِكَ، نَفْسِكَ، ۵ بار و أَنْفُسِهِنَّ، ۴ بار و نفس‌ها، نفس‌ها، ۳ بار و أَنْفُسِنَا، أَنْفُسِنَا، ۳ بار و النَّفُوسُ، ۱ بار و نَفُوسِكُمْ، ۱ بار آمده است؛ و هم‌چنین به معانی و صفت مختلفی آمده و ما به چند تا از آن بسنده می‌کنیم، از جمله:

۱- نفس به معنی ذات پروردگار یا که می‌فرماید صفات او آمده است. به معنی ذات مبارک‌اش مانند فرموده: ﴿تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ (المائدة/۱۱۶). یا در جای دیگر می‌فرماید؛ ﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾ (طه/۴۱) و یا ﴿كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةَ﴾ (الانعام/۱۲)؛ و به معنی صفات‌اش مانند؛ ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (آل عمران/ ۳۰) که در اینجا، نفس، صفت اوست، به معنی انتقام و خشم گرفتن و عقاب‌اش است.

۲- نفس به معنی روح به کار گرفته شده، به شرطی که با صفت مطمئن همراه باشد، مانند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ (الفجر/ ۲۷ و ۲۸) (خداوند در این آیات نفس را به معنای روح و حقیقت ابدی بیان فرموده است و آن را به شیوه‌ای که ایده‌آل هست در نظر گرفته)، مانند قول پروردگار: ﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾ (الفجر/ ۲۹ و ۳۰) یعنی در جسد بندگان من، ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (الاسراء/ ۸۵)

۳- و دیگر اینکه نفس مخلوق است: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ (الزمر/ ۶۲) با توجه به این آیه و آیات دیگری از این قبیل.

۴- نفس به معنی خون، مانند؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ﴾ (الانعام/ ۹۸) که خون قرارگاه و وداع گاهی است، برای صدها مواد شیمیایی که در اعضای مختلف انسان وجود دارد.

۵- اینکه نفس به معنی خود انسان به کار رفته است مانند گفته پروردگار که؛ ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا﴾ (البقره/ ۴۸)؛ ﴿لَا تَكُلْفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (البقره/ ۲۳۳)؛ ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾ (المائدة/ ۳۲).

۶- نفس به معنی فرد مشخصی در قرآن به کار رفته است؛ ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾ (الکهف / ۶)؛ که در اینجا مراد از «نفسک» خود؛ ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ (آل عمران / ۹۳) است. همچنان که در این آیه حضرت یعقوب (ع) مراد است. آنچه در رابطه با انسان و ویژگی های نفسانی وی لازم است مورد توجه قرار گیرد این نکته است که نفس انسان در متون اسلامی دارای سه بعد در نظر گرفته می شود. به عبارت دیگر هستی نفسانی ما انسان ها سه گونه است که عبارتند از نفس اماره، نفس لوامه و نفس مطمئنه.

۱- نفس اماره

یعنی روح سرکش که پیوسته انسان را به زشتی ها و بدی ها دعوت می کند و شهوات و فجور را در برابر او زینت می بخشد، این همان چیزی است که خداوند در سوره یوسف از زبان او مطرح کرده است و می فرماید: ﴿وما برئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء﴾؛ من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم، چراکه نفس سرکش همواره به بدی ها فرمان می دهد (یوسف / ۵۳).

۲- نفس لوامه

که در آیات سوره قیامت به آن اشاره شده، روحی است بیدار و نسبتاً آگاه، هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته گناه لغزش پیدا می کند؛ و در دامان گناه می افتد اما کمی بعد بیدار می شود توبه می کند و به مسیر سعادت بازمی گردد، انحراف درباره او کاملاً ممکن است، ولی موقتی است نه دائم، گناه از او سر می زند، اما چیزی نمی گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می دهد. این همان چیزی است که از آن به عنوان وجدان اخلاقی یاد می کنند، در بعضی از انسان ها بسیار قوی و نیرومند است و بعضی بسیار ضعیف و ناتوان ولی به هر حال در هر انسانی وجود دارد مگر اینکه با کثرت گناه آن را به کلی از کار بیندازد. خداوند می فرماید: ﴿لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللُّوَامَةِ﴾؛ سوگند به روز قیامت و سوگند به نفس لوامه، وجدان بیدار و ملامتگر (که رستاخیز حق است) (قیامت / ۱ و ۲).

۳ - نفس مطمئنه

یعنی روح تکامل یافته‌ای که به مرحله اطمینان رسیده، نفس سرکش را رام کرده و به مقام تقوای کامل و احساس مسئولیت رسیده که دیگر به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست. این همان است که در سوره والفجر آیه ۲۷ و ۲۸ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾؛ ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو.

به هر حال این نفس لوازم رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک یا بد، بلافاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می‌گردد و به حساب و کتاب او می‌رسد. به همین جهت گاه در برابر یک کار نیک و مهم چنان احساس آرامش درونی می‌کند و روح او لبریز از شادی و نشاط می‌شود که لذت و شکوه و زیبایی آن با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست؛ و به عکس، گاهی به دنبال یک خلاف و جنایت بزرگ چنان گرفتار کابوس وحشتناک و طوفانی از غم و اندوه می‌گردد و از درون می‌سوزد که از زندگی به کلی سیر می‌شود، و حتی گاه برای رهایی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به مقامات قضائی معرفی و به چوبه دار تسلیم می‌کند.

البته قرآن از دو نفس دیگر نیز نام می‌برد:

- نفس مُلَهْمِه: نفسی که خداوند شر و خیرش را به او الهام کرده: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾
فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (شمس / ۷ و ۸)

- نفس مُسَوَّلَه: نفسی که به وسوسه نیروهای شیطانی دچار می‌شود: ﴿بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا﴾ (یوسف / ۸۳)؛ هوس‌های نفسانی شما این کار را برای شما آراسته.

نفس و فطرت

یکی از مباحثی که در قرآن و سنت، با اهمیت ویژه‌ای، مطرح گردیده بحث فطرت است. فطرت‌مندی انسان، فطری بودن دین، فطرت‌پسندی حسن عدل و قبح ظلم، معلوم بودن فجور و تقوی به الهام فطری، اعتراف رسمی انسان به ربوبیت الهی در عالم ذرّ و عهد و پیمان خداوند با او در عدم تبعیت از شیطان از جمله مسائلی است که آیات قرآن و روایات ائمه معصومین (علیهم‌السلام) بر آن دلالت صریح دارند (حاجی حسینی، ۱۳۸۸).

معنای لغوی فطرت

واژه «فطرت» بر وزن «فعله» دلالت بر نوع خاصی از آفرینش دارد، مانند جلسه یعنی نوع خاصی از نشستن، مثلاً، اگر بگوییم: جلستُ جلسهً زید؛ یعنی مانند زید و به نوع نشستن وی نشستیم؛ بنابراین واژه «فطرة» از ماده «فطر» یعنی خلقت و آفرینشی بی سابقه که از آن به ابداع تعبیر می شود.

راغب اصفهانی در «مفردات» درباره معنای فطرت چنین می گوید: «و خداوند خلق را فطر نموده است و این فطر یعنی ایجاد کردن شیء به شکلی بدیع و تازه بر کیفیتی که فعلی از افعال از آن صادر گردد» (همان).

فطر به معنای ابتدا و اختراع است و فطرة حالت آن ابتدا و اختراع را بیان می کند؛ مانند جلسه و رکهبه یعنی نوعی خاص از نشستن و سوار شدن و معنای حدیث این است که هر فردی بر نوعی خاص از صفات جبلی و طبیعی متولد می شود، به طوری که آماده پذیرش دین الهی می گردد و اگر او را با همان صفات واگذارند پیوسته بر آن صفات استمرار دارد و از آن ها مفارقت نمی کند، و همانا علت عدول انسان ها از آن آفتی از آفات بشری یا تقلیدی است که از غیر در آن ها اثر می گذارد (ابن اثیر: ۴۵۷).

در قرآن مجید، واژه های «فِطْرَت» (۴)، «فَطَّرَكُمْ» (۵)، «فَطَّرْنَا» (۶)، «فَطَّرْنِي» (۷)، «فَطَّرَهُنَّ» (۸)، «فَطُّور» (۹)، «فَطَّر» (۱۰)، «مُنْفَطِرٌ بِهِ» (۱۱)، «انْفَطَرْتُ» (۱۲) و «فَاطِر» (۱۳) به کار رفته است که در تمامی این موارد به معنی ابداع و آفرینش بدون سابقه است.

فطرت و غریزه

طبیعت یعنی سرشتی که اشیای مادی بر آن آفریده شده اند. این کلمه بیش تر در مورد اشیای بی جان به کار می رود. اگر هم در مورد جانداران به کار رود به آن جنبه هایی از جانداران که با بی جان ها مشترک است اطلاق می شود.

«غریزه» بیش تر در مورد حیوانات به کار می رود و اگر در مورد انسان به کار رود به جنبه های حیوانی موجود در انسان اطلاق می شود و عبارت از حالت تسخیری، غیر آگاهانه یا نیمه آگاهانه از ناحیه خلقت است که بر خودمحوری و یا بقای نوع استوار

است و به عضوی مادی از بدن انسان مربوط می‌شود، مانند غریزه گرسنگی که با سیستم عصبی هیپوتالاموس و یا غریزه تشنگی که هم با سیستم عصبی هیپوتالاموس و هم غده هیپوفیز در ارتباط است، و این دو از نوع گرایش‌ها فیزیولوژیکی‌اند که برای ادامه حیات حیوان ضروری است یا مانند غریزه جنسی که از نوع گرایش‌هایی است که برای بقای نسل لازم است؛ ولی ارضانشدن آن حیات موجود زنده را به خطر نمی‌اندازد، بلکه بقای نوع را با مشکل مواجه می‌کند.

اما «فطرت» که در مورد انسان و خصلت‌های فرا حیوانی او به کار می‌رود، در حد حالت آگاهانه و حاوی نوعی قداست است. این کلمه همچون غریزه و طبیعت دارای سیری تدریجی و ساختاری ثابت، اما مرحله‌ای تکاملی، است که پس از فعلیت یافتن طبیعت و غریزه و نیز پس از شکوفایی حس و خیال، یعنی همراه با پیدایش عقل، تکوین می‌یابد و در پرتو آن‌ها، گرایش‌های غریزی نیز می‌توانند از نوعی قداست برخوردار شوند. فطریات در انسان به ترتیب در سه ناحیه «دانش»، «ارزش» و «گرایش» شکوفا می‌شوند و فعلیت می‌یابند. درزمینه دانش، گزاره‌ها به شکل توصیفی و خبری بیان می‌شوند. در زمینه ارزش، گزاره‌های حاکی از آن‌ها شکلی دستوری دارند. گرایش‌ها نیز گاهی حالات نفسانی دارد که پس از شکوفایی ارزش‌ها در انسان پدید می‌آیند و موجب جهت‌گیری وی به سوی هدفی والا و مقدس می‌شوند. فعلیت ارزش‌ها و گزاره‌های آن‌ها منوط به فعلیت عقل نظری و استمداد عقل عملی از آن است تا آنجا که اگر عقل نظری در انسان شکوفا نشود و از مرتبه عقل بالقوه به مرتبه عقل بالفعل نرسد امکان فعلیت و جولان عقل عملی نخواهد بود (حاجی حسینی، ۱۳۸۸).

اخلاق، نفس و فطرت

اخلاق که مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها و جزو فطریات و بدیهیات عقلی بشر است، یکی از مهم‌ترین هدف‌های پیامبران در نظر قرآن است؛ زیرا اعتلا و سعادت انسان در گرو پای‌بندی و آراستگی به اخلاق الهی است تا جایی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هدف از بعثت خود را تکمیل مکرمات‌های اخلاقی بیان فرموده‌اند (مشایخی‌پور، ۱۳۹۰).

اخلاق ضرورت و لازمه جامعه سالم است و کارکردها و پیامدهای مثبت فردی، سازمانی و اجتماعی آن است که همواره توجه دانشمندان، مربیان و مدیران سازمان‌ها و جوامع را برانگیخته است تا برای حفظ و ارتقای سطح آن کوشش کنند (رضایی منش، ۱۳۸۳). با توجه به سرکش و طغیانگر بودن نفس اماره که حتی پیامبران الهی هم از خطر آن به خدا پناه می‌بردند، همه انسان‌ها در معرض خطر تسلط نفس اماره هستند؛ اما این خطر برای مسئولان و مدیران که از امکانات مادی و قدرت ظاهری بیش‌تری برخوردارند، بیش‌تر و خطرناک‌تر است. از این‌رو به اخلاق اسلامی نیاز بیش‌تری دارند که سپری در مقابل نفس اماره است (حسین زاده، ۱۳۸۶). مهم‌ترین نقش اخلاق هنگام تصمیم‌گیری عملی است؛ چه آنگاه که فرد به تصمیم‌گیری می‌نشیند و آنگاه که سازمان و جامعه به تصمیم می‌رسد. اخلاق در شکل‌دهی به تصمیم و تنظیم فرایند شکل‌گیری آن نقش تعیین‌کننده دارد. رعایت نکردن اخلاق اسلامی در تصمیم‌گیری موجب واردشدن آسیب‌های فراوان به فرد و جامعه می‌شود و حتی قوانین و مجازات مختلف نتوانسته است تا حد مطلوب جامعه را به رفتار مناسب مجاب کند. در این میان اخلاق مبتنی بر فرهنگ الهی می‌تواند نظام تصمیم‌گیری را بهینه و سالم کند (علی‌اکبری و رضایی، ۱۳۹۱).

دیدگاه‌های گوناگون درباره مبانی اخلاق

دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به مبانی اخلاقی وجود دارد. از اخلاق افلاطونی که به دنبال کمال مطلوب و آرمانی بود و رویکرد ماورایی به اخلاق می‌دهد و اخلاق ارسطویی که به دنبال رفتار طبیعی انسان بود، و دیدگاه اسلامی که بر مدار توحید و خدامحوری قرار دارد؛ می‌توان مباحث اخلاق اسلامی را در برتری استدلال اخلاق اسلامی به دست آورد. سعادت نزد ارسطو، فعالیت‌های منطبق بر فضیلت یعنی همان ارضای هماهنگ تمایلات طبیعی انسان است و راه رسیدن به این سعادت، منحصر به همان نظریه اعتدال خود است (ارسطو، اخلاق نیکو ماخوسی: ۲۳). افلاطون بنیاد اخلاق را در عدالت، حقیقت و زیبایی دانسته، مرجع این سه را به یک چیز باز می‌گرداند که آن «خیر» است، پس تنها یک چیز ارزش دارد و آن «خیر» است و آنچه در پی آن بود و در پی آن بودن،

عملی اخلاقی است، «خیر» است. افلاطون معتقد است که کشف ماهیت زندگی خوب، امری عقلی، شبیه کشف حقایق ریاضی است؛ درست همانطور که مردم تعلیم نادیده، نمی‌توانند حقایق ریاضی را کشف کنند، اشخاص نادان و غیر عالم نیز نمی‌توانند بفهمند که زندگی خوب چیست؟

برای کشف اینکه زندگی نیکو چیست، نخست باید به تحصیل انواع معینی از دانش و معرفت پرداخت. افلاطون به عینیت اصول اخلاقی معتقد است و می‌گوید: «کردار معینی وجود دارد که مطلق و مستقل از عقیده هر کس است و اینکه امور اخلاقی تنها به رأی یا پسند افراد بستگی داشته باشد مردود است» (شاه جعفری، بی تا).

مذهب افلاطون در بنیاد امر اخلاقی، بر دو فرض اساسی استوار است: یکی اینکه اگر آدمی خیر و شر را بشناسد، هرگز خلاف اخلاق رفتار نخواهد کرد و دیگر اینکه تنها یک نوع زندگی خوب، برای همه آدمیان وجود دارد؛ بنابراین فلاسفه‌ای که در ارزش‌گذاری به منبعی مافوق طبیعت مثل خدا یا عقل محض توجه کرده‌اند، تحت تأثیر افلاطون هستند. ارسطو اخلاق را بر سعادت بنیاد نهاده و مدعی است که انسان، طالب سعادت است. در نگاه او، اخلاق راه وصول به سعادت است و خوب آن است که در راه سعادت انسان انجام گیرد. وی فضیلت یا اخلاق را حد وسط میان افراط و تفریط می‌داند، از این رو در نگاه ارسطو افزون بر علم و معرفت، تربیت نفس نیز در حصول فضیلت لازم است. در دیدگاه ارسطو، اینکه معیار و شاخص سعادت را باید در طبیعت و دنیا جست‌وجو کرد یا در دنیا و آخرت روشن نیست.

فیلسوفانی که معیارهای اخلاقی را در نیازهای اساسی انسان و تمایلات و استعدادهای او جست‌وجو کرده‌اند از ارسطو تأثیر پذیرفته‌اند (فهمیم نیا، ۱۳۸۹: ۵۱). اشکالات مهمی به نظریه ارسطو وارد شده است؛ از جمله اینکه همه موضوعات اخلاقی حد وسط ندارد، مانند وفای به عهد و راستگویی و توکل بر خدا و آزارن دادن دیگران و موارد دیگر که این اشکالات بر نظریه ارسطو به دلیل رویکرد مادی و این‌دنیایی اوست که از آخرت و سعادت در آن غفلت کرده است. اخلاق در مبانی اسلامی جامعیتی فوق‌العاده دارد. ابعاد اخلاق اسلامی عبارت از خدامحوری و آخرت‌گرایی و توجه به اصالت روح و لازمه مختاربودن در فعل اخلاقی و تبیین حسن و قبح واقعی است؛ حسن

فاعلی نه حسن فعلی صرف، جزء مفاهیم اخلاق اسلامی است که علاوه بر استفاده از حد وسط اخلاق ارسطویی، جامعیت و سعادت دنیایی و آخرتی انسان را نیز تأمین کرده است. بر این اساس، تمام مکاتب اخلاقی به دو دسته تقسیم شده است: برخی بر این باورند که جملات اخلاقی از واقعیت خارجی حکایت نمی کند و برخی دیگر بر این باورند که جملات اخلاقی از قبیل جملات خبری بوده و از عالم واقع حکایت می کند. هیچ مکتبی را نمی توانیم سراغ بگیریم که در یکی از این دو دسته جای نگیرد (همان: ۲۷).

اخلاق از دیدگاه قرآن کریم

اهمیت اخلاق در قرآن به تبیین و تفصیل نیازی ندارد، چراکه تعالیم اخلاقی قرآن از مهم ترین و مشهورترین مسائل قرآنی است؛ مخاطب قرآن انسان است و اخلاق، پایه و اساس شخصیت انسان را شکل می دهد. بحث اخلاق، بحث درباره ارزش های انسانی است: «چگونه زیستن» و «چگونه رفتار کردن»؛ اما آنچه در این تحقیق مهم دانسته شد، تبیین میزان، ملاک و معیار در ارزش فعل اخلاقی از نگاه قرآن است (شاه جعفری). قرآن تعبیر و تفسیر خاصی از فطرت، نفس و در نتیجه اخلاق دارد و بر این باور است که هم زمان با ترکیب جسم و روح در عالم رحم که تبارز دهنده آفرینش انسان به معنای دقیق کلمه است، سرشت و فطرت دین خواهی نیز با مشیت تکوینی خداوند در ذات انسان کاشته می شود.

در ذات این موهبت الهی که سند قرآنی آشکارش دو آیه ﴿فَطَرَاللّٰهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (روم / ۳۰) و ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلَّهْمَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس / ۷ و ۸) است، اعتراف به ربوبیت خداوند بر اساس آیه ﴿أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ (اعراف / ۱۷۲) طبق نظر تعداد قابل توجهی از مفسرین (سجادی: ۵۴). حس کرامت و بزرگواری طبق آیه ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ (اسراء / ۷۰) نیز نهفته است و فطری بودن خداجویی، تربیت پذیری و ذاتی بودن یکی اند و با درک کرامت بایددها و نبایدهای اخلاقی قابل تشخیص است (مطهری: ۲۲). شرافت ذاتی، انسان خود را برتر از پستی ها، دنائت ها، اسارت ها و شهوت رانی ها خواهد شمرد و خواهد کوشید تا با پرهیز از رذالت ها و نبایدهای اخلاقی و

رعایت بایدهای اخلاقی، این حس را در مسیر فربهی و تکامل هرچه بیش‌تر هدایت نماید(همان).

نفس، فطرت و اخلاق برگرفته از سوره مبارکه شمس

سوره مبارکه شمس از سوره‌هایی است که خداوند در آن‌ها قسم یاد می‌کند. این سوره با قسم به خورشید آغاز می‌شود. سوره مبارکه شمس نود و یکمین سوره قرآن کریم است از سوره‌های مکی است و ۱۵ آیه دارد. مفسران سوره شمس را سوره تهذیب نفس و سوره‌ای می‌دانند که بر تطهیر قلوب از ناپاکی‌ها تأکید دارد؛ بنابراین از محتوای این سوره می‌توان فلسفه اخلاق قرآنی را استخراج کرد.

از فحوای مجموعه آیات این سوره می‌توان به این موارد اشاره کرد که: انسانی که با الهام خدایی تقوا را از فجور و کار نیک را از کار زشت تمیز می‌دهد اگر بخواهد رستگار شود باید باطن خود را تزکیه کند و آن را با پرورشی صالح بیرواند و رشد دهد، با تقوا بیاراید و از زشتی‌ها پاک کند و گرنه از سعادت و رستگاری محروم می‌ماند. هر قدر بیش‌تر آلوده‌اش کند و کم‌تر بیاراید محرومیت‌اش بیش‌تر می‌شود. آنگاه به‌عنوان شاهد، داستان ثمود را ذکر می‌کند که به جرم اینکه پیامبرشان حضرت صالح را تکذیب کرده، ناقه‌ای را که مأمور به حمایت از آن بودند کشتند، به عذاب استیصال و انقراض مبتلا شدند. نقل این داستان در حقیقت تعریضی به اهل مکه و توبیخ آن‌ها نیز هست که در زمان‌هایی بر پیامبر اسلام ظلم‌ها روا داشتند. بر این اساس تزکیه تنها راه رستگاری قلمداد شده است و رستگاری و عدم رستگاری انسان‌ها بر عهده خودشان نهاده شده. بیش‌ترین سوگندهای قرآن، به‌صورت پشت سر هم در این سوره آمده است که با یازده سوگند پی‌پی بر خورشید و ماه و روز و شب و آسمان و زمین، بر ارزش و اهمیت تزکیه نفس، تأکید می‌ورزد.

مضمون این سوره آن است که انسان با الهام خدایی، کار نیک را از کار زشت تشخیص می‌دهد و اگر بخواهد رستگار شود، باید باطن خود را تزکیه کند و با انجام کارهای نیک، آن را رشد و پرورش دهد و گرنه از سعادت محروم می‌ماند(تفسیر المیزان).

شاید رمز سوگند به خورشید و ماه و شب و روز و... آن است که آنچه را که برای آن سوگند یاد شده (تزکیه نفس) به مقدار عظمت خورشید و ماه ارزش دارد. ارزش خورشید و ماه و شب و روز بر کسی پوشیده نیست. حیات جانداران و پیدایش ابر و بارش باران و رویش گیاهان و درختان و تغذیه حیوانات و انسان، همه مرهون تابش خورشید است. در قرآن، گاهی به خورشید بزرگ سوگند یاد شده و گاهی به انجیر و زیتون کوچک و این شاید به خاطر آن باشد که برای قدرت خداوند فرقی میان خورشید و انجیر نیست. همانگونه که دیدن کاه و کوه برای چشم انسان یکسان است و دیدن کوه برای چشم، زحمتی اضافه بر دیدن کاه ندارد. البته بالاترین سوگندها، سوگند به ذات خداوند است، آن هم درباره تسلیم بودن مردم در برابر رهبری آسمانی: ﴿فَلَا رَبَّكَ يَوْمَئِذٍ

حَقِّي يَحْكُمُوكَ﴾ (نساء / ۶۵) بر سوگندترین سوره‌ها، همین سوره شمس است که طبیعتاً باید در مورد مهم‌ترین مسائل باشد و آن تزکیه روح از هرگونه پلیدی آلودگی است. شاید این همه سوگند برای بیان اینکه رستگاری در سایه تهذیب است، به خاطر آن باشد که خداوند به انسان بفهماند که من تمام مقدمات را برای تو آماده کردم، با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی را روشن و با گردش شب و روز، زمینه تلاش و استراحت شما را فراهم کردم. زمین را برای شما گستردم و آسمان را برافراشتم و درک خوبی‌ها و بدی‌ها را به روح شما الهام کردم تا به اختیار خود، راه تزکیه نفس را بیمایید.

برافراشستگی آسمان‌ها و گسترده‌گی زمین، با اراده مستقیم الهی یا از طریق نیروها و عوامل طبیعی است و لذا قرآن می‌فرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ وَمَا بَنَاهَا﴾ و نفرمود: «من بناها» زیرا کلمه «ما» شامل غیر خداوند نیز می‌شود؛ یعنی آنچه آسمان را بنا کرد از نیروها و جاذبه‌ها و دافعه‌های طبیعی است که خداوند حاکم کرده و اگر مراد از کلمه «ما» در «وما بناها» خداوند باشد، به خاطر آن است که در لفظ «ما» نوعی ابهام برخاسته از عظمت نهفته و به همین دلیل به جای کلمه «من» کلمه «ما» گفته شده است (تفسیر المیزان).

﴿فَالهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوی را در درون جان آدمی ایجاد کرد، عواملی که او را به فجور و آلودگی و دریدن پرده‌های حیا دعوت

می‌کند و عواملی که او را به خیرات و نیکی‌ها می‌کشاند، آنچنان که بعضی پنداشته و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته‌اند. بلکه می‌گویند این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم کرد، یا به تعبیر ساده- تر راه و چاه را به او نشان داد، همانگونه که در آیه ۱۰ سوره بلد آمده است: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾: ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم؛ و به تعبیر دیگر: خداوند آن چنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به او داده که «فجور» و «تقوی» را از طریق «عقل» و «فطرت» درمی‌یابد؛ و لذا بعضی از مفسران گفته‌اند این آیه در حقیقت اشاره به مسأله «حسن و قبح عقلی» است که خداوند توانایی درک آن را به انسان‌ها داده است.

سرانجام به «دهمین» و «یازدهمین» سوگند که آخرین قسم‌ها در این سلسله است، پرداخته می‌فرماید: سوگند به نفس آدمی و آن کس که آن را منظم و مرتب ساخت. ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾؛ یعنی سوگند می‌خورم به نفس و آن چیز نیرومند و دانا و حکیمی که آن را این چنین مرتب خلق کرد و اعضایش را منظم و قوایش را تعدیل کرد، همان انسانی که عصاره عالم خلقت و چکیده جهان ملک و ملکوت و گل سرسبد عالم آفرینش است: این خلقت بدیع که مملو از شگفتی‌ها و اسرار است آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یک جا قسم یاد کرده! در اینکه منظور از «نفس» در اینجا روح انسان است، یا جسم و روح هر دو؟ مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند.

اگر منظور روح باشد مراد از «سواها» (از ماده تسویه) همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است، از حواس ظاهر گرفته تا نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده و تصمیم و مانند آن در مباحث «علم النفس» مطرح شده است.

و اگر منظور «روح» و «جسم» هر دو باشد تمام شگفتی‌های نظامات بدن و دستگاه‌های مختلف آن را که در علم «تشریح» و «فیزیولوژی» (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث گرفته شامل می‌شود.

البته نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است: در مورد «روح» در آیه

۴۲ زمر می‌خوانیم: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾: خداوند ارواح را به هنگام مرگ می‌گیرد.

و در مورد «جسم» در آیه ۳۳ قصص آمده است که موسی می گوید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾: موسی گفت پروردگارا من یکی از آن‌ها (از فرعونیان ظالم) را کشته‌ام می‌ترسم مرا به قتل برسانند.

ولی مناسب در اینجا این است که هر دو را شامل شود چراکه شگفتی های قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد؛ جالب اینکه «نفس» در اینجا به صورت نکره ذکر شده که می‌تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد، عظمتی ما فوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می‌کند، همانگونه که بعضی از بزرگ‌ترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان تعبیر کرده و انسان را «موجود ناشناخته» نامیده‌اند.

همین گونه است که او با قلب و فطرت خویش، نیکویی فضایل و زشتی رذایل را می‌یابد و می‌بیند. این است مفهوم سخن ما که می‌گوییم، اخلاق از امور فطری است. پس نیکویی، پاکدامنی و دلاوری و دادگری، نیاز به دلیل و برهان ندارد، چنانکه زشتی از و شتابکاری و ستم و تنبلی و ترس و ستم‌پذیری، از هرگونه دلیل و برهانی، بی‌نیاز است.

پیام‌های سوره شمس در رابطه با خودسازی

تزکیه و خودسازی محروم کردن نیست بلکه رشد دادن است. هر کس نفس خود را لابه‌لای عادات و رسوم و پنداره‌ها مخفی کند و غافلانه دنبال تأمین خواسته‌های نفسانی رود، محرومیت بزرگی خواهد داشت ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾. اگر انسان به فکر تزکیه نباشد، در ابتدا پیروی نفس را مخفیانه انجام می‌دهد «دس‌ها» و سپس علنی. «اذا انبعث اشقاها». در انجام کارهای منفی، آن کس که شقی‌تر است زودتر تحریک می‌پذیرد «انبعث اشقاها». این سوره تأکید دارد که حذف صفات منفی اخلاقی کافی نیست و رشد دادن خود نیز لازم است. «زکاه» که به معنای رشد آمده است.

پیام اخلاقی دیگر سوره مبارکه شمس این است که: به کامیابی‌های زودگذر نفس مغرور نشوید که عاقبتش محرومیت است. ناظر به «و قد خاب» که به معنای این است «محروم شد». اخلاق در سوره شمس غیر فردی و پدیده‌ای جمعی در نظر گرفته شده است. بنابراین کسانی که ناظر انجام امور ضد اخلاقی‌اند نباید ساکت باشند چراکه

ناهنجاری و کار ناپسند جنبه اجتماعی دارد و جامعه را تهدید می‌کند. ناظر به «فَعْقَرُوهَا» که در واقع شتر را یک نفر کشته و به پای همه نوشته شده است (در ماجرای مربوط به قوم ثمود).

با توجه به همین مقوله که اخلاق امری اجتماعی است، قرآن کریم و سوره مبارکه شمس، رضایت و تشویق به گناه (قبیح اخلاقی) را گناه می‌داند. ناظر به «انبعث اشقاها... بذنبهم» (تفسیر نور).

نتیجه بحث

اخلاق در دوران کنونی موضوعی است که بسیاری از مسائل و مشکلات اجتماعی و غیراجتماعی حیات انسان و طبیعت به آن وابسته است. قرآن کریم به عنوان برنامه مدون زندگی این جهانی و حیات ابدی انسان، وی را به رعایت اصول اخلاقی توصیه می‌کند. از دیدگاه قرآن تنها راه پیشرفت و تعالی بشر اخلاق است و از این طریق است که تزکیه نفس صورت می‌گیرد. سوره ی مبارکه که شمس برای ما روشن می‌کند که نظام خلقت مبتنی بر اخلاق و توحید بنا شده است و تنها در ازای رهیافت‌های اخلاقی است که بشر می‌تواند مطابق سرشت خود متعالی گردد. یعنی انسانی در جهت انسانیت خودش رشد می‌کند که از طریق اخلاق به تزکیه نفس بپردازد.

اگر به خود قرآن برگردیم توجه به این نکته که خداوند برای توصیف پیامبر مکرم اسلام (ص) وی را دارای «خلق عظیم» معرفی می‌کند، کافی است تا به اهمیت اخلاق برای رسیدن به تزکیه نفس که تنها راه نجات است پی ببریم. خداوند هنگامی که پیامبر رحمت را دلداری می‌دهد و توصیف می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم/۴) تو ای پیامبر دارای اخلاق بزرگی هستی. و این آیه برای تمام بشریت کافی است که متوجه اخلاق و کسب کرامت انسانی از طریق اخلاق نیکو باشد. سوره شمس نیز همین نکات را مطرح می‌کند و تزکیه نفس نتیجه تمام مسائلی است که در این سوره مطرح شده و این مهم صرفاً در گرو اخلاق و پیروی از آن محقق می‌شود.

کتابنامه

قرآن کریم.

- ابن منظور. ۱۴۱۶ق، **لسان العرب**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- استیس، والتر ترنس. ۱۳۷۶ش، **دین و نگرش نوین**، ترجمه احمد رضا جلیلی، تهران: انتشارات حکمت.
- اصفهان، راغب. ۱۴۱۲ق، **مفردات الفاظ قرآن**، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
- جعفری، محمدتقی. ۱۳۶۲ش، **شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی**، تهران: امیرکبیر.
- جیمز، ویلیام. ۱۳۹۱ش، **انواع تجربه دینی**، ترجمه حسین لیانی، تهران: انتشارات حکمت.
- شکوهی، غلامحسین. ۱۳۸۷ش، **تعلیم و تربیت و مراحل آن**، مشهد: آستان قدس رضوی (به نشر).
- طباطبایی، سید محمد. **تفسیر المیزان**، ترجمه سید محمد موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- فراهانی، کمیل. ۱۳۹۲ش، **تفسیر سوره شمس**، بی جا.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۸۷ش، **تعلیم و تربیت در اسلام**، تهران: انتشارات صدرا.
- مک ناوتن، دیوید. ۱۳۸۶ش، **بصیرت اخلاقی**، ترجمه محمود تفضلی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مقالات و پایان نامه‌ها

- جوادی آملی، عبدالله. زمستان ۱۳۷۵ش، «**انسان‌شناسی فطری**»، فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال سوم، شماره نهم.
- حاجی حسینی، نعمت‌الله. ۱۳۸۸ش، «**عوامل مؤثر بر شکل‌گیری و تقویت عزت نفس از دیدگاه اسلام**»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه جامعه مصطفی‌العالمیه، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، قم.
- حامدی، عقیقه. زمستان ۱۳۹۲ش، «**جاودانگی نفس در اسلام با تأکید بر آیات قرآنی**»، فصلنامه مطالعات قرآنی، دانشگاه آزاد جیرفت، شماره ۱۶.
- سجادی، سیدابراهیم. ۱۳۹۲ش، «**قرآن و توجیه اخلاق فطری**»، پژوهش‌های قرآنی، سال نوزدهم، شماره ۱، پیاپی ۷۳، بهار ۱۳۹۲.
- شاه نظری، جعفر. بی تا، «**بنیاد اخلاق از نگاه قرآن**»، فصلنامه تخصصی اخلاق.